

پایتخت‌های سرمایه

لوموند دیپلماتیک، آوریل ۲۰۱۰؛ جین پیر گارنیه، جامعه‌شناس؛ ترجمه: مرمز کبیر

های سوسیالیسم می‌بایست به مثابه عامل انقلابی نظم موجود را واژگون سازد. البته بدون شک، رفتار های طبقات حاکم برای سلب حوزه های نفوذ اقشار مردمی با مقاومت هایی مواجه می‌شود. درگیری های بین پلیس و نیرو های نظامی در کامپانتوس ها، سیوداد کایامپاس ها، فاوولاها و دیگر محلات زاغه نشین تحت لوای مبارزه با بزهکاری و تخلف در امریکای لاتین، بیرون راندن به ضرب زور مردم از خانه هایشان به نام باز پس گرفتن زمین هادر محلات فقیر نشین کشور های شمال و جنوب آفریقا و یا تخریب خانه ها در جمهوری خلق چین برای آزاد کردن زمین هایی که قرار است زیر ساختار ها و برج های شهر های بزرگ دوران جهانی سازی کالایی را پذیرا شوند، آتش سوزی برنامه ریزی شده ماشین های بزرگ در محلات سابق «آلترناتیو» برلین که امروز تیول نوبورژوازی پس از اتحاد دوآلمان می باشد ...

همچنین می توان از شورش های سیاه پوستان در گتو های آمریکایی سال های ۱۹۶۰ نیز یاد کرد و یا مهاجرین آفریقایی - کارائیبی در مناطق محروم حومه شهر های انگلیسی که وعده بازسازی شان توسط دولت تاجر در اوایل سال های ۱۹۸۰ داده شده بود. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا، تظاهرات، اشغال، مصادره، پائین آوردن یکجانبه کرایه خانه، رشد انجمن های ساکنین محلات و کمیته های محلی در سالهای ۱۹۷۰ نوید شکل گیری نوع جدیدی از جنبش اجتماعی را می داد که یکی از جامعه شناسان منتقد نام آن را «مبارزه شهری» نهاده بود و بیش و کم در چارچوب مطالبات مربوط به «حق برخورداری از شهر» تعریف می شد. نظریه پردازان و مبارزین چپ افراطی که بر این باور بودند تا در میان این هیجانات گشایشی به سمت چپه نوین مبارزه ضد سرمایه داری باز شود، به سرعت نا امید شدند.

با وجود برخی استثنائات، اتحاد مورد نظر بین کارگران و شهروندان که می بایست در نتیجه گسترش عرصه مبارزه طبقاتی به حوزه مسکونی رخ می داد، صورت نگرفت. در جا هایی نیز که مبارزه مشترک شد، همچون شیلی، آرژانتین، برخی شهر های ایتالیا و اسپانیا (تورن، بولونی، بارسلون) و کارگران موفق شده بودند مبارزه علیه استثمار در کارخانه را با مبارزه بر علیه مالکین و شرکت های بزرگ ساختمانی و پشتیبانان سیاسی آنها تلفیق دهند، مقاومت اشکال ابتدایی به خود گرفت، در جا زد و در اکثر موارد سرکوب شد. در موارد دیگر استفاده ابزاری از آن شد و خنثی گردید: مذاکره با قدرت حاکم اکثرا موجب سرخوردگی روحیه مبارزاتی گشته و از شور انقلابی ساکنین کاست، گاه به دلیل شهرت و پست و مقام یافتن رهبران، از نمونه های بارز این امر در سال ۱۹۸۹ صعود دانیل کن بندیت است به مقام معاون شهردار سوسیال دموکرات فرانکفورت و مسئول روابط بین فرهنگی، «مبارزات شهری» که قرار بود گسترش شان دیگر اقشار اجتماعی را در مبارزه با سرمایه همراه پرولتاریا سازد، اساسا توسط مبارزین «منتقد» دانشگاهی به پیش می رفت و تئوریزه می گردید (استادان، پژوهشگران، آرشیوتکت ها، کارگزاران اجتماعی ...). اما اهمیت «محیط زندگی» برای آنها همدریف و گاه حتی بالاتر از آنچه در «محیط کار» می گذشت بود و گاه نیز آنها حتی نسبت به «محیط کار» کاملا بی اعتنا بودند. در فرانسه تحت رهبری خجگان دانشگاهی «چپ دوم» (فرانسوا دوبه، دبدیه لایپروتی ...) - در واقع پیش قراولان سوسیال لیبرالیسم - مبارزات شهری حتی جزء «مبارزات نوین اجتماعی» قلمداد شد که قرار بود جای مبارزات کارگری از نفس افتاده را بگیرد. بنا بود بدون آنکه لازم باشد به سرمایه داری که گویا نمی توان از آن گذر کرد، پایان بخشد «زندگی را تغییر دهد». «تغییر دادن شهر» دیگر مستلزم تغییر جامعه نبود: کافی بود به آن کمک کرد تا با یافتن چهره ای «شهری تر» تحول پیدا کند. ❖

از حوالی سال ۲۰۰۷ تغییر بی سر و صدایی در جریان است، مرحله ای تاریخی را پشت سر می گذاریم: بیش از نیمی از جمعیت جهان در حال حاضر در شهر ها به سر می برند. از شهرک های ۴ قرن پیش از میلاد مسیح در بین النهرین تا ابر شهر های دهها میلیونی کنونی، روند شهرنشینی یا حرکتی ناپیوسته به پیش رفته است. البته این روند همواره با تقسیم کار و شکل گیری طبقات و همچنین تمرکز قدرت و دانش پیوندی عمیق داشته است.

تمدن شهرنشینی کنونی همراه با انقلاب صنعتی متولد شد و دوگانگی های آنرا به ارث برد. درون شهر ها تبعیضات اجتماعی تهی دستان را به حاشیه می راند؛ بین شهر ها نیز، در مقابل توسعه عمودی تکنوپل های آینده گرا، حلبی آباد ها به صورت افقی رشد می کنند. مراکز شهری به مثابه محل تمرکز بهره وری و سودرسانی طراحی می شوند، کلان شهر ها برای جذب سرمایه، کالا و افرادی که قادر به پرداخت باشند، سر و دست می شکنند. روندی که باعث بروز بحران مسکن و بالا رفتن خشم مردمی است.

از بومی تا پکن، با عبور از لندن، نیویورک یا پاریس بازسازی شهر ها با گذار از «وبران سازی خلاق» ابعادی جهانی پیدا کرده است: محلات مردمی مرغوب باز سازی می شوند، اهالی آنها به حاشیه شهر ها در مجتمع های مسکونی نازل رانده می شوند تا ساختمان های «سطح بالا»، دفاتر مرکزی شرکت ها، مجتمع های فرهنگی محل سرمایه گذاران، مدیران شرکت ها، کارمندان عالی رتبه و توریست های متمول را جذب کند. داوید هاروی، جغرافی دان می گوید: «کارگاه های ساختمانی شانه به شانه حلب آباد ها گسترش می یابند، ناموزونی دهشتناکی که تنها بیانگر تقابل فاحش طبقاتی است». اما آیا می توان نتیجه گرفت که از ورای اشکال نوین شهرسازی و ساختمان سازی، مبارزه دیرینه بین سلطه گر و تحت سلطه در فتح یا (فتح مجدد) فضای شهری همراه با پویایی ای بی سابقه در جریان است؟

چنین نتیجه گیری ای به معنای عدم توجه به تاثیرت ایدئولوژیک و سیاسی تغییر ساختار گروه های اجتماعی می باشد بویژه در کشور هایی که «خدماتی» شدن جای «صنعتی» شدن را گرفته است. رشد فعالیت ها در بخش «خدمات» در بیست و پنج سال آخر قرن گذشته به گسترش طبقه متوسط نوین و دوقطبی شدن مراکز تصمیم گیری مالی، قضایی و فرهنگی در مناطق مختلف شهری در ابر شهر ها، در سطح جهانی و یا ملی منجر شد. دو ویژگی اصلی را در این رابطه می بایست در نظر گرفت: از طرفی رشد روز افزون نیروی کار فکری که از اندوخته تحصیلی بالایی برخوردار است (تحصیلات و مدارک عالی علمی) و برای به ثمر رساندن تلاش تحصیلی و بهره برداری از آن سرنوشت خود را به سرنوشت بورژوازی پیوند زده است، و از سوی دیگر تضعیف و حتی از بین رفتن تدریجی جنبش کارگری، که برنامه های تغییرات ریشه ای جامعه و آرمان های رهایی بخش جمعی را به تبع آن با خود به رکود می کشاند.

اما همانطور که هاروی می گوید «مقابله» لزوما به معنای درگیری نیست. مرزبندی های طبقاتی در فضای شهری، امروز بیشتر به شکل جدایی طلبی ظاهر می شود. مقابله رو در رو بین ثروتمند و فرودست نادر است. نبرد برای فتح شهر به دلیل از بین رفتن مبارزین نیست که قطع گشته است، دلیل آن پرخاشگری بی محابای بورژوازی از سویی و بی رمقی طرف مقابل از سوی دیگر است. بورژوازی «همه مشخصات طبقه را داراست: موقعیت، سرنوشت، احساس تعلق و استراتژی چند جانبه باز تولید مشترک، همراه با فعالیت واحد در جهت تضعیف دنیای کار». برعکس پرولتاریای کارگری آگاهی از موجودیت جمعی و «نقش تاریخی» خود را از دست داده است که مطابق نظر تئورسین



کریستف گیلی، جغرافی دان می گوید: «این یک پدیده اروپایی است، همه جا شاهد تشکیل نوعی «گروه ممتاز» سوسیال دموکرات هستیم.» به همین دلیل نباید متعجب شد که بر خی شهر داری های چپ به دنبال پاسخ به تقاضاهای بدنه نوین اجتماعی خود باشند، بویژه در رابطه با شهر سازی، مسکن و مصارف فرهنگی.

به عنوان مثال در بروشوری با چاپ اعلا، در رابطه با آینده مورد نظر برای شهر پاریس در اقل قرن بیست و یکم، برنامه پیشنهادی معاون اول شهردار سوسیالیست، که مسئول شهرسازی و معماری نیز می باشد معضل پیش روی نمایندگان محلی شهر های بزرگ را چنین خلاصه می کند: تثبیت مقام و منزلت خود در رده «شهر های جهانی»، «پایتخت فرانسه با ابر شهر های جهانی در رابطه با موقعیت خود در رقابت است.» به سخنرانی های پر طمطراق در مورد لزوم «گسست انزوای مرکز شهر نسبت به حومه» ویا «نگاهی نوین به جایگاه آن در راس منطقه شهری» نباید پر بها داد و دچار توهم شد. به عنوان مثال طرح سوپر متروی اتوماتیزه که برای پروژه فرضی «پاریس بزرگ» در نظر گرفته شده و یا پروژه طرح کمر بندی حول محله های سنتی مثل «آنور» در پاریس پاسخ به نیاز های ضروری اهالی شهر در رابطه با حمل و نقل را در نظر ندارد، هدف آن ها در ارتباط قرار دادن مستقیم قطب های اقتصادی با شاهراه ها، فرودگاه ها و ایستگاه های قطار است. به بیان دیگر، الویت با نقاط حیاتی برای تردد سرمایه می باشد، نقاطی که رفت و آمد بین آنها به شهر های بزرگ اجازه می دهد تا از رقابای اروپایی خود عقب نیفتند. آیا نباید در همین راستا، برنامه های شهر سازی «هانوی بزرگ»، پایتخت سابق مقاومت ضد امپریالیستی برای تبدیل شدن به الدورادوی جدید شرکت های ساختمانی و «پایتخت خرید» برای توریست های غربی که بتواند در مقابل سنگاپور و هنگ کنگ مقاومت کند را بررسی کرد؟ از برنامه ساختمان «مرکز ترانزیت» سانفرانسیسکو نگوییم که قرار است انواع وسائل نقلیه عمومی در آن براه افتد تا از ترافیک حول خلیج کاسته شود. این عملیات «بازسازی شهری» که ساختمان برج ها و مکانهای تفریحی را نیز در بر می گیرد می بایست «ساختار فیزیکی شهر را تغییر دهد». البته به این ترتیب ساختار اجتماعی آن نیز تغییر می کند: بخشی از مرکز شهر سابق که ساختمان های مصادره شده زیادی در آن بود از نقشه شهر محو خواهد شد.

«طرح مشترک» که قرار است مراکز و حومه های شهر ها را به هم نزدیک کند و «سرنوشت مشترکی» برای آن ها رقم زند، در عمل به کار گیری اصل بنیادینی است که بر مجموعه حیات اجتماعی کره زمین حکم می راند: «رقابت آزاد و بلا مانع».

این امر امروز، وظیفه شمار زیادی از منتقدین دواتشه سابق شهرسازی سرمایه داری می باشد. جامعه شناسان، جغرافی دانان، آرشیستک ها، کارشناسان و تکنیسینهای شهر سازی، نمایندگان منتخب محلی، همه تلاش خود را صرف انطباق قضای موجود شهر به الزامات سرمایه داری «پست مدرن» می کنند. پس از خالی کردن کامل محتوای انقلابی، آنها تردیدی در الهام گرفتن از برخی شعار ها مثل «حق بر خورداری از شهر» که از نظریه جامعه شناس مارکسیست هانری لوفیور بر گرفته شده بود، از خود نشان ندادند: الویت دادن به کیفیت در مقابل کمیت، طرد همشکل سازی ساختمان ها به منظور حفظ و بازسازی جنبه تاریخی و اصالت بنا ها، هویت محله، اهمیت به فضای عمومی... به مثابه محل مختص برقراری روابط اجتماعی به صورت خود به خودی... دیگر لازم نیست گذشته شهری را ویران ساخت، همچون دوران بازسازی های بولدورزی که ساختمان های قدیمی و گاه حتی کل محله که مدتها به حال خود رها شده بود، برای «آزاد سازی زمین» فدا می شد تا مجتمع های شیک، ساختمان و دفتر کار ساخته شود و خیابان های تو در تو و پر ازدحام که میراث قرن های گذشته است جای خود را به طرح های نوسازی می داد تا «شهر خود را با اتومبیل وفق دهد». حال، دیگر زمان ویران سازی به سر آمده، بویژه اگر آنچه بر جاست قابل ترمیم باشد، دوران، دوران «بازسازی»، «زندگی بخشیدن» و «آزاد زنده کردن» است. این عبارت ها در عین حال منطبق طبقاتی را نیز پنهان می سازد: اختصاص فضاهای «باز سازی شده» به افرادی با کیفیت بالاتر. یک جغرافی دان بلژیکی می گوید: «همه کلماتی که با «باز» شروع می شود برای شهر جنبه مثبت دارداما در عین حال جنبه اجتماعی را لوٹ می کند، هنگامی که یک محله مد روز می شود به معنای آن است که برخی از اهالی آن رانده می شوند. به این ترتیب محله بهتر می شود اما نه برای اهالی سابق اش.» به بیان دیگر اگر هم «باز سازی شهری» مطرح باشد - هدف آن در وهله اول تجدید و تغییر جمعیت محله به قسمی است که اهالی مناطق مرکزی شهر های بزرگ در راستای اهداف نوین آن شهر ها باشند: یعنی رسالت تحمیل خود به مثابه «ابر شهر» پویا و جذاب.

با این که تغییرات تدریجی بوده است، ورود اقشار بالا و متوسط حقوق بگیر ویا افراد دارای مشاغل آزاد که زبیده رشد «جامعه اطلاعاتی» می باشند به محله های سابق کارگری از طرف اهالی سابق به مثابه اشغال تلقی می شود. از نظر اکثر آنها تازه واردین باعث سوداگری مالی و بالابردن قیمت ملک می شوند که منجر به انتقال اهالی محلی و جایگزین شدن آنها با شهروندان مرفه و با فرهنگ می گردد که عجله دارند تا هویت مسکونی ای منطبق با موقعیت اجتماعی خود به دست آورند. چرا که روند بو جود آمدن قشر «ممتاز» نه تنها فضای شهری بلکه فضای سیاسی و بویژه نهاد احزاب چپ رسمی را فرا می گیرد که بدنه مردمی خود را از دست می دهند.